

کارکرد دین و فلسفه در نقد محتوایی ادبیات کودک و نوجوان

دویست و ششمین نشست تخصصی کتاب ماه (سومین نشست پژوهش های بنیادین) در تاریخ ۸۵/۵/۸ با موضوع کارکرد دین و فلسفه در نقد محتوایی ادبیات کودک و نوجوان و با حضور مهندس سید مجتبی حسینی، در ادامه دو نشست قبل برگزار شد. خسرو آقاییاری با مروری بر مباحث طرح شده در دو نشست قبل، آغازگر این نشست بود.

خسرو آقاییاری: با سلام خدمت حضار محترم، در دو جلسه گذشته با حضور آقایان دکتر سید یحیی یثربی و مهندس حسینی، بحث رابطه دین، فلسفه و ادبیات و هنر را پی گرفتیم. در این نشست، دکتر یثربی به سبب کسالتی که برای شان پیش آمده، حضور ندارند. لذا با آقای مهندس سید مجتبی حسینی، دنباله بحث را پی می گیریم. ابتدا من خلاصه ای از آن چه در جلسه قبل مطرح شد، تقدیم می کنم:



نه کارکردش نه تولیدات و نه هدفش، در زمرهٔ مکتب‌های اجتماعی نیست تا بخواهد برای شعار مکتب راهنمای عمل نسخه بپیچد. خلاف این نگرش، می‌توان مسامحتاً گفت: مذهب راهنمای حیات است و بر همین اساس، انسان را ماشینی نمی‌داند که بخواهد او را تنها از زاویهٔ عملش ببیند و تعریف کند. جواب مکانیکی و دستورالعملی از دین گرفتن، مطلقاً در حوزهٔ دین نمی‌گنجد. دین مرز سیال دارد. مرز دین، مثل مرز یک حزب یا مجموعهٔ قوانین و بخشنامه‌ها نیست. همین‌طور مرور و نقدی داشتند بر دیدگاه‌های آقای دکتر سروش که متأثر از اندیشه‌های پوپر، کوشیدند تا رابطهٔ جهان‌بینی و ایدئولوژی را نفی بکنند. ایشان تأکید داشتند که دین با انسان کار دارد، نه با چیزهایی مثل معماری و پزشکی و هنر که از انسان صادر می‌شود. اگر چنین انتظاراتی از دین داشته باشیم، دین را تنزل داده‌ایم. دین به دنبال ایجاد دسته‌بندی‌های مکانیکی نیست. نظام‌مندی‌هایی که دین دنبال می‌کند، مطابق با الگوی طبیعت، نظام‌مندی‌های ارگانیک است.

در قبال سخنان ایشان، آقای یثربی عنوان کردند فلسفه، آن جوری که آقای حسینی می‌گویند، به دلخواه حرف نمی‌زند. گفتند که فلسفه بر اساس «هست»ها صحبت می‌کند. فلسفه واقعیت‌های عینی را مورد توجه قرار می‌دهد. اشاره داشتند که مشکل بایدها و نبایدها در غرب، از این جا ناشی می‌شود که غرب به این نتیجه رسید که چیزی که ما بتوانیم در بیرون تکیه‌گاهی برای آن پیدا بکنیم، در حوزهٔ بایدها و نبایدها وجود ندارد. آن‌ها حوزهٔ بایدها و نبایدها را از اعتباریات فرض کردند و اشاره داشتند که این‌ها چیزهایی است که انسان خودش می‌سازد یا به صورت قراردادی جعل می‌کند؛ مثل محرم و نامحرم.

اشاره داشتند که در نگاه غرب، بایدها به هست‌ها متکی نیست. هم‌چنین گفتند که در دنیای اسلام، دو دیدگاه از قدیم وجود داشته: یکی دیدگاه اشاعره که اعتقاد داشتند بایدها و نبایدها منبعث از مصدر الوهیت و در حوزهٔ دیانت است. خداوند است که بایدها و نبایدهای انسان را تعیین می‌کنند. در مقابل، معتزله اعتقاد داشتند که انسان خودش مجزا و مستقل از منبع وحی، با اتکا به عقل خودش، بایدها و نبایدهای خودش را استنباط می‌کند. البته، آقای دکتر یثربی تأکید داشتند که ما در این مورد باید اشعری مذهب باشیم و اتکا بکنیم به این که بایدها و نبایدهای مان را از دیدگاه وحیانی بگیریم.

حسینی: من چند کلمه‌ای را به عنوان مقدمه یا تکمیل عرایض گذشته تقدیم می‌کنم. من در بحث دین و فرق آن با مکاتب اجتماعی گفتم دین به عمل کار ندارد؛ نه این که نمی‌گوید چه کارکن و چه کار نکن. آن چیزی هم که می‌گوید چه کار کن، چه کار نکن، نهایتاً ریشه در درون دارد و عمل ما فرع ماست. دین با اصل ما کار دارد. یک موقع هم لازم است که به این فرع، به طور اختصاصی بپردازد. این که جایگاه اصل و فرع را اشتباه بگیریم، خیلی مهم است. لذا دو نفر ممکن است دو رفتار کاملاً متضاد از خودشان نشان بدهند، اما در دین داشتن یک نمره بگیرند یا دو نفر یک رفتار را نشان بدهند، ولی در دین داشتن دو جور نمره بگیرند.

پس صرف عمل در این جا ملاک نیست. شما دوتایی می‌روید یک صف نماز جماعت یا در یک کار خیر شرکت

ما متأسفانه
در تاخت و تاز
این بیرون‌گرایی‌ها
و در اعتراض به
درون‌گرایی‌هایی
افراطی گذشته،
فراموش کرده‌ایم
که باید
یک جایگاه
اصلی را
در درون‌مان
پیدا بکنیم
که سکوی
پرتاب‌مان بشود
به بیرون

می‌کنید یا دست یک بچه را می‌گیرید به مدرسه می‌برید و او را به درجات عالی تحصیل می‌رسانید. واقعاً هر دو نفرتان یک نمره در دین می‌گیرید؟

در حالی که در دیدگاه مکتب‌های اجتماعی، اصلاً معنی ندارد که به شما دو نفر، دو نمره متفاوت بدهند. نگاه اصلی دین به خود انسان است. ما متأسفانه در تاخت و تاز این بیرون‌گرایی‌ها و در اعتراض به درون‌گرایی‌هایی افراطی گذشته، فراموش کرده‌ایم که باید یک جایگاه اصلی را در درون‌مان پیدا بکنیم که سکوی پرتاب‌مان بشود به بیرون.

اگر شما دقت کنید، می‌بینید این درونی نگاه نکردن، حتی در روابط سیاسی، اقتصادی و در بسیاری از کنش‌ها و واکنش‌های ما هم تأثیر گذاشته. بیشتر از این که به فکر خودمان از درون باشیم، همیشه به بیرون نگاه می‌کنیم؛ حتی در روابط اجتماعی، فردی و خانوادگی‌مان و حتی در سیاست داخلی و خارجی. این یک بحران فراگیر است. در واقع، بحثی نیست که فقط مربوط به کار ما باشد. چه بسا بخشی از آن مربوط به درون‌گرایی مفرط دوران گذشته و در واقع عکس‌العملی باشد که نسبت به آن افراط صورت گرفته.

«ما درون را بنگریم و حال را / نی برون را بنگریم و قال را». بخشی هم تأثیر دنیای جدید است. دنیای جدید تو را از بیرون می‌خواهد. شما همین که در دوران جدید، در همان مسیری پیش بروی که همه می‌روند، مقبول می‌شوی و کاری به درونت ندارند که به چه انگیزه‌ای می‌آیی و می‌خواهند فقط پایت را به این جا بکشند. آیا ما هم همین قصد را در مسیر

دین‌داری‌مان داریم؟ یعنی به هر طریقی شده، طرف را بکشانیم که بیاید در مسجد با ما نماز جماعت بخواند و دل‌مان خوش باشد که آمار نماز جماعت ما زیاد شده؟! ما اصلاً با این نگاه در دین مخالفیم. می‌فرماید «الهیکم التکائر». زیاده‌گرایی شما را واله و مفتون خودش کرده. «حتی زرتن المقابر». این تعبیر خیلی عمیق است. در حالی که می‌روید و قبرهای‌تان را می‌شمارید. قبر یعنی ظاهری دارد و باطنی ندارد. درون آن مرده هست، اما شما جزء آمارهای خودتان اعلام می‌کنید. این فرهنگ، فرهنگ دین ماست.

دین قرار است برود در جان آدم. مخاطب دین انسان است. پایگاه پذیرش دین هم قلب ماست؛ چیزی که مدت‌ها فراموش شده. «چو در جان رفت، جان دیگر شود / جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود» می‌بینیم که جهان یک دیندار با جانش فرق می‌کند. به جای این که دین بیاید در و دیوار خانه او را عوض کند، جان او را عوض می‌کند و همین باعث می‌شود که جهان او هم عوض شود. خود او می‌شود یک نیروی تغییر دهنده جهان. او همان جویری که دین دوست دارد، حرکت می‌کند.

وقتی بحث نظری می‌کنیم، نباید بحث‌های نظری را با بحث‌های عملی خلط بکنیم. باید از مباحث نظری، در عمل درست استفاده بکنیم. بگوییم آقا همه که یک اندازه نیستند، بله، ما در شرایط فرضی نظری می‌گوییم دین مخاطبش انسان است و پرورش یافته این دین، یک انسان است. در انسان هم با قلبش بیش از جوارحش سروکار دارد. لذا هر چیزی که به این مرکز حوادث نزدیک‌تر باشد، بیشتر حساسیت دین را برمی‌انگیزد. این مقدمات را که می‌گوییم، می‌خواهیم یک مقدار دیدگاه‌مان نسبت به اصل دین و بعد جایگاهش در ادبیات و غیره روشن شود. شما اگر کاری، گناهی بکنید که در قلب شما هیچ تأثیری نداشته باشد، حساسیت دین خیلی کم است. شما را مجبور کردند و به اجبار فلان گناه را کردی و آن موقع که داشتی گناه می‌کردی، اصلاً قلبت منزجر بود. آیا شما گناهی انجام داده‌اید؟ نه. مثلاً مست می‌کنید و تأثیر فیزیولوژیک و زیستی آن وجود دارد، اما از نظر دینی شما گناهی نکرده‌اید. برعکس، کسی را مجبور می‌کنند بیاید و نماز بخواند. آیا واقعاً نماز این شخص با نماز آن کسی که با قلب خودش خوانده، یکی است و هر دو یک نمره می‌گیرند؟ پس ببینیم نگاه کنیم که اولاً ملاک دین در کجاست و مخاطب دین کیست؟ پایگاه «اکشن» و «ری اکشن» و گرفتن و پس دادن پیام‌ها با دین، در کجای انسان قرار دارد؟



کودک نابینا در حال نیایش
عکس از: نیکلاس نیکسن



متأسفانه چون فاصله گرفته‌ایم از فرمایشات پیامبر(ص) و معصومین(ع)، به طور مستقیم، با دین بیگانه شده‌ایم. ما هم‌چنان در تاخت و تاز شریعت و طریقت و حقیقت مانده‌ایم. هنوز گیج هستیم که یکی شریعتی است، یکی طریقتی است، یکی حقیقی است. در صورتی که تمام این‌ها را ما و پیشینیان افراط‌کار ما درست کرده‌ایم. این نوع نگاه و تقسیم‌بندی دین، ناشی از افراط‌های ماست. ما دورافتاده‌ایم از رفتار و کنش و واکنش ائمه.

مثلاً کسی مرتکب گناهی شده و فردایش آمده پیش امام صادق(ع). امام صادق(ع) می‌فرماید: نسبت به آن کار دیشب استغفارکن. همین، تمام

شد! چون معیار امام صادق(ع)، معیار قلب است. یک اتفاقی افتاده، ولی این آدم، هنوز ذاتش خراب نشده. ما جرم را در اسلامی که خودمان ساخته‌ایم، بزرگ و کوچک می‌کنیم.

از آن طرف، امیرالمؤمنین تا روز آخر نتوانست با ابوسفیان کنار بیاید. با وجود این که ابوسفیان یک جایی آمد ادعای اسلام کرد. در جریان غصب خلافت امیرالمؤمنین(ع)، ابوسفیان با نیروهایی که داشت، گفت همه را حاضر در اختیار تو بگذارم. ظاهر عمل خیلی قشنگ است.

حضرت فرمودند که تو کینه دیرینه‌ای نسبت به اسلام‌داری. حساسیت روی قلب است. اتفاقاً این امر، از یک جهت کار ما را ساده‌تر و از جهت دیگر سخت‌تر می‌کند. سخت‌تر می‌کند برای این که باید اول خودمان هم در مسئله دین قلبی با قضیه برخورد بکنیم و ساده‌تر می‌کند برای این که می‌فهمیم قلب، چیزی است که راحت می‌شود ارتباط با آن برقرار کرد؛ خصوصاً در ادبیات کودک و نوجوان، تو با قلب طرف حرف می‌زنی. خیلی فرق می‌کند که در مقام قوه مقننه، قانون برای مملکت بنویسی یا در مقام یک مدیرکل با هیأت دولت، آیین‌نامه و بخشنامه صادر کنی یا در مقام یک نویسنده کتاب علمی یا کتاب درسی بنویسی. همه این‌ها را شما مقایسه بکنید با کاری که خودتان می‌خواهید انجام بدهید.

شما مخاطب‌تان جز قلب کودک و نوجوان چیز دیگری نیست. مخاطب دقیقاً همان جایی است که دین با آن کار دارد و چون در این رابطه ارگانیک، عمل شما با قلب مخاطب رابطه متقابل دارد، ما نسبت به عمل بی‌تفاوت نیستیم. یکی از مجراهای صاف شدن قلب، عمل است، اما می‌دانیم اصل کار ما با قلب است. این را توجه داشته باشید. آن فرد افراطی یا تفریطی که می‌گوید برو می‌بخور و منبر بسوزان و یا فلان بکن تا قلبت صاف شود، او اصلاً نفهمیده که قلب چه شکلی صاف می‌شود. قلب با همین نماز صاف می‌شود. قلب با مردم آزاری نکردن صاف می‌شود. پس ما از آن جهت که عمل، هم نشانگر درجه خلوص قلب ماست و هم تأثیرگذار روی درجه خلوص قلب، با عمل کار داریم. اما عمل، فرعی و ثانوی است و اصل کار ما با قلب ماست.

در مورد صحبتی که آقای رفیعی در جلسه قبل داشتند، مثال زدیم و گفتیم شما وقتی دروغ می‌گویید، مخاطب‌تان فکر می‌کند که واقعاً مطلب‌تان این است. در حالی که شما دارید «توریه» می‌کنید. توریه یکی از بحث‌های فقهی است. شما گناه دروغ نبردید؛ چون تأثیر اصلی در درون شماس است. ما با درون کار داریم. نه این که با بیرون کار نداریم، از باب ارتباط تنگاتنگ درون و بیرون است که با بیرون کار داریم.

آن چیزی که از ما در روز قیامت محشور می‌شود، قلب ماست که به پیشگاه خداوند می‌رود: «الا من اتی الله بقلب سلیم». معاد جسمانی است، ولی آن که در واقع جسم را حول خودش شکل می‌دهد، قلب ماست. دین هم برنامه درازمدتش آخرت‌سازی ماست و در مجرای آخرت‌سازی، دنیای ما را هم می‌سازد. ما در دوران کنونی و در تاخت و تاز مکاتب جدید، دین را از خیلی چیزها انتزاع کرده‌ایم. از جمله این که می‌خواهیم بدانی کارکرد و فلسفه احکام، در ساختن دنیای الان مان چيست.

بسیاری از سؤال‌ها و بسیاری از جواب‌هایی که تحت عنوان پرسش‌ها و پاسخ‌های مذهبی، چه در حوزه و چه غیر حوزه، نسبت به مسائل دینی در جریان است، ببینید چیست. وقتی در مورد احکام سؤال می‌کنید، بلافاصله می‌خواهید یک جواب دنیایی برای آن پیدا کنید. روی‌مان نمی‌شود بگوییم بعضی چیزها جواب دنیایی ندارد. به دانش آموز تکلیف

**شما مخاطب‌تان
جز قلب
کودک و نوجوان
چیز دیگری نیست.
مخاطب دقیقاً
همان جایی است که
دین با آن کار دارد
و چون در این
رابطه ارگانیک،
عمل شما
با قلب مخاطب
رابطه متقابل دارد،
ما نسبت به عمل
بی‌تفاوت نیستیم**



سنگین می‌دهند و او هم خسته می‌شود. در حالی که معلم، امشب دانش‌آموز را نمی‌بیند. او دراز مدت دانش‌آموز را می‌بیند. حالا اگر کسی بخواهد بدون نگاه به درازمدت، اعمال معلم را توجیه کند، ببینید چه بدبختی می‌کشد.

کسی که روزه می‌گیرد، می‌گوید برای سلامتی خودم روزه می‌گیرم، بله، روزه برای سلامتی هم هست، ولی واقعاً و انصافاً آیا مردم، چهارده قرن برای سلامتی روزه گرفته‌اند؟ روزه برای این است که نوعی ارتباط بندگی با خدا برقرار کنند. روزه برای آن دنیاست؛ یعنی برای یک نظام درازمدت است، ولی طوری طراحی شده که کوتاه مدت را هم اصلاح می‌کند.

ما در دوران کنونی
و در تاخت و تاز
مکاتب جدید،
دین را از خیلی
چیزها انتزاع
کرده‌ایم.
از جمله این که
می‌خواهیم بدانیم
کارکرد و
فلسفه احکام،
در ساختن
دنیای الان‌مان
چیست

من دوباره به اصل حرفم برمی‌گردم. ما می‌خواهیم در مورد رابطه ادبیات و دین چه کار کنیم؟ باید اول بفهمیم مخاطب دین، انسان و پایگاه ارتباطی دین با انسان، قلب انسان است. نقطه تشعشع این جاست. اگر شما فقط با زبان دعا کنی، اصلاً دعا نکرده‌ای. دعا اگر از قلب باشد، دعاست. دو طرفه است. هم تو با خدا حرف می‌زنی و هم خدا با تو: «لمن كان له قلبٌ او القى السمع و هو شهيد».

خدا با آن‌هایی که قلب دارند، حرف می‌زند. دین نسبت به اعمال و گفتار و حتی کالبد زندگی و مستحبات و مکروهات، به نسبت دوری و نزدیکی تأثیرشان در قلب، حساسیت دارد.

حالا که متوجه یک نکته از هزار نکته شده‌ایم، می‌توانیم تمرکز کنیم روی این امر که اگر خواستیم کار ادبیات کنیم و فکر می‌کنیم که در حال و هوای دینی قدم می‌زنیم، چه باید بکنیم؟ شما قرار نیست رساله عملیه و تعلیمات دینی بنویسید. روح کار شما برآمده از قلب‌تان است که در تسخیر دین است. پس چیزی هم که ارائه می‌دهی، از یک درون دینی آمده و مخاطب را هم به طرف آن اهداف دنیایی یا اخروی نمی‌کشاند که دین با آن مخالف است. این یک معیار ساده و روشن است.

هومن بابک: در ابتدای صحبت‌تان گفتید که در گذشته درون‌گرایی رواج داشته و امروزه برون‌گرایی. این تقسیم‌بندی را من درست فهمیدم؟

حسینی: نه این که در گذشته اصلاً برون‌گرایی نبوده. به عنوان دو قطب بارز عرض کردم. امروزه تقریباً در همه جای دنیا و در همه جای شهرها، تمام بیل‌بردها شما را به بیرون توجه می‌دهند. خیلی صریح این ننگ و افتضاح را می‌بینیم و از کنارش رد می‌شویم و صدای مان هم در نمی‌آید. بیل‌برد خیلی صریح می‌گوید که نوع ساعت شما، معرف شخصیت شماست! اما چون در آن بیل‌برد هیچ چهره‌ای بی‌حجاب نیست، حساسیت هیچ‌کس برانگیخته نمی‌شود. اصلاً دنیای ما، ما را به بیرون‌گرایی می‌کشاند. لذا آدم‌ها از درون تهی‌ترند. حتی در ادبیات امروز ما، امثال مولوی و نظامی کم پیدا می‌شود. امروز قالب‌ها خیلی قوی‌تر شده. طرف زور می‌زند تا از داخلش یک ایده در بیاورد. در نقاشی هم همین‌طور. پرحرفی و وراچی از تبعات پست مدرن است. آن بیت شعر را می‌توانیم این‌جوری بخوانیم: ما هم درون را بنگریم و حال را/ هم برون را بنگریم و قال را. البته تأکید ما بر درون است. خب، مولوی هم قصدش این نبوده. من به عنوان یک سمبل می‌گویم. می‌خواهم یک مقدار جنبه نمادی به آن بدهم؛ والا زمان در آن دخالت ندارد.

بابک: شما مشکلات این عصر را بیان کردید. مشکلات آن نوع درون‌گرایی چه بود؟

حسینی: درون‌گرایی دنیای خیلی شیرینی است. این حرف‌های من خیلی‌هايش تجربه ملموس است و کسی که در مسیر هدایت دینی قرار می‌گیرد، خیلی مشکل است که عالم درونش را رها کند. هیچ چیزی نمی‌تواند جوابش را بدهد. این مقدار توجهی هم که یک آدم متدین به دنیا نشان می‌دهد، خواست دین است؛ والا اگر کسی عالم درون و آن دنیای عظیم را تجربه کند، هیچ موقع بیرون نمی‌آید. به هر حال، آن افراط دور شدن از مجرای دینی بود.

دین ما نمی‌گوید که اصلاً به دنیا و به زن و بچه‌ها توجه نکن. همین باعث شد که مردم بفهمند که آن نوع درون‌گرایی افراطی جواب نمی‌دهد. لذا پذیرفتند که این افراط را کنار بگذارند، ولی به جای این که تعدیل کنند، از آن طرف بام افتادند. مثل آونگ می‌ماند. آونگ یا در نقطه افراط است یا نقطه تفریط و اگر مانع برداشته شود، نمی‌تواند در میانه بایستد.

امیرالمؤمنین جمله معروفی دارد که جزو شعارهای همیشگی ما بوده: «لا یری الجاهل الآ فی حالین. اما مفرطاً أو مفرطاً». جاهل را در دو حال بیشتر نمی‌شود دید یا افراط می‌کند یا تفریط.

آقایاری:

با این دیواره‌های سهل و ممتنعی که آقای حسینی از دین ترسیم کردند و این مرز شناور، من خودم خیلی خوشحال شدم. ولی آیا واقعاً مرزهای دین، این قدر سهل و ممتنع است؟ می‌دانیم که دین جهان‌بینی خیلی روشن و ثابتی دارد. حتی کیهان‌شناسی خیلی روشنی دارد و خیلی جاها در حوزه‌های بایدها و نبایدها بسیار محکم، سخت و نفوذناپذیر است. به نظر من این جوری سلیقه‌ای و دل‌خواهی نیست. اسلام تعزیرات و اجرای حدود هم داشته. امیرالمؤمنین شلاق هم می‌زدند. بالاخره این تأکیدات روشنی که قرآن دارد: «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء»، تکلیف را معلوم کرده. در این جور موارد که مرزها بسیار مشخص است، چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ آیا واقعاً این همه تسامح و تساهل هست؟

دیگر این که در حوزه جهان‌بینی دینی و بایدها و نبایدها، خود حضرت عالی هم در جلسه قبل، با نقدی که روی دیدگاه آقای سروش داشتید، گفتید آن چیزی که قابل نفی نیست، همین ارتباط بایدها و نبایدها با جهان‌بینی است. اگر چه قبول داریم که دیدگاه ما از دین، با آن دیدگاه مکتبی و آن مرزهای متصلب و بخشنامه‌ای و گرفتن جواب‌های یکسان نیست، بالاخره نسبت این بایدها و نبایدها با آن جهان‌بینی چیست؟ بخشی از بایدها و نبایدها را دین به صراحت گفته و بخشی را من انسان، به حکم عاقل بودنم و اختیار داشتنم و آزاد بودنم، خودم باید استنباط بکنم. سؤال این است که در حوزه هنر، ادبیات و طب و بسیاری از حوزه‌ها بین این بایدها و نبایدهایی که من مسلمان می‌خواهم بنا بکنم و آن جهان‌بینی، چه نوع نسبتی وجود دارد؟ ارجاع دادن همه چیز به قلب و درون، یک برخورد تربیتی و اخلاقی است. نهایتش این است که حضرت عالی می‌خواهید که یک استنباط تربیتی از حوزه دین داشته باشید و یک سیستم تربیتی معرفی بکنید. آیا من نمی‌توانم به مجوز همین کاری که شما می‌کنید، یک نظام تربیتی با نگاه خودم ایجاد بکنم؟ با آن شناختی که از حوزه جهان‌بینی دارم، حوزه جهان‌بینی را زیر ساخت فرض بگیرم و آن سیستم تربیتی را زیر ساخت مفروض بکنم و منبعث از این‌ها، معیارهایی استنباط بکنم برای ساختن سیستمی که هم مثلاً به ساختار یک چیزی مثل ادبیات کودک جواب بدهد و هم به نقد محتوا؟ وقتی شما در حوزه معماری یا نقاشی صحبت می‌کنید، ما با فیزیک سروکار داریم، اما وقتی در حوزه ادبیات صحبت می‌کنیم، با مطلق اندیشه سروکار داریم. نویسنده مثلاً در مورد آزادی یک قصه می‌نویسد. بله قصه است، اما در حوزه آزادی می‌نویسد و کودک را کاملاً آزاد فرض می‌کند؛ آزاد از همه بایدها و نبایدهای بیرونی، حتی کنترل والدین و مدرسه. آیا در نظام معرفتی اسلامی، ما چنین تربیتی را جایز می‌دانیم؟ درست است که قصه است، اما مثلاً وارد مقولات معرفتی می‌شود و توحید را نفی می‌کند. بحث الوهیت یا بحث ثنویت و معاد را مطرح می‌کند. وقتی می‌گوییم اتخاذ معیار از حوزه جهان‌بینی برای نقد محتوا، مرزها آن قدر شناور است که اگر مثلاً یک نویسنده در قالب قصه، توحید را هم نفی کند، ما با مراجعه به همان سخنی که حضرت رسول (ص) فرمودند، بگوییم خب حالا عیب ندارد و صدا بکنیم و بزنیم پشت آقای نویسنده و بگوییم اگر چه تو ذهن هزار تا کودک را خراب کردی، عیب ندارد. اما دفعه دیگر از این کارها نکن و بگوییم ان شاءالله بچه‌ها چنین برداشتی نمی‌کنند. در حوزه بایدها و نبایدها ما چه باید بکنیم؟ نمی‌گوییم مستقیماً ما از دین انتظار داشته باشیم که به ما باید و نباید بدهد. من انسان عاقل انتخاب‌گر، آیا می‌توانم براساس و مبنای این جهان‌بینی، چیزی بسازم و براساس آن نظامی ایجاد کنم که به حوزه ادبیات و هنر جواب بدهد یا اصلاً نباید این کار را بکنیم؟

حسینی: خوب است. این که سؤال می‌شود، ما متوجه می‌شویم که نتوانسته‌ایم منظور را کاملاً منتقل کنیم. ما می‌گوییم اگر مثلاً یک اثر، نتیجه‌اش در فرد این می‌شود که آزادی مطلق را انتقال می‌دهد، اگر این نتیجه و تأثیر در نظر دین مورد قبول باشد، می‌گوییم عیبی ندارد. اگر مورد قبول نباشد، می‌گوییم عیب دارد. می‌گوییم چه کسی گفته که بچه باید این آزادی مطلق را در دین داشته باشد که وقتی پدرش به او بگوید فلان کار را نکن، زنگ بزند پلیس فدرال که بیاید مرا از دست این پدر نجات بدهد که الان در آمریکا و بعضی از کشورهای اروپایی این جوری است. ما این آزادی را می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم؟ می‌گوییم از نظر دین این آزادی مورد قبول نیست.

در حرف‌های مان، چه امروز و چه خصوصاً در جلسه قبل، گفتیم اگر محصول کار، بچه ما را به آن چیزی برساند که دین را قبول ندارد، این مورد نقد دینی قرار می‌گیرد. اگر قرار باشد با این دیدگاه نگاه بکنیم، خیلی از قصه‌های ما زیر سؤال می‌رود. مثلاً زندگی طرف اصلاً زندگی معادی نیست و از نظر دین، نمره منفی می‌گیرد. چرا دین سکوت بکند؟ شریعت ما صامت نیست. مثال زدم و گفتم تابلویی که کنار خیابان نصب شده، دارد می‌گوید که نوع ساعت شما، معرف

دین مرز دارد،
اما مرزش مثل
مرز مکتب نیست.
یک چیزهایی
داخل دین قرار
می‌گیرد و چیزهایی
خارج دین
قرار می‌گیرد،
اما نه با آن مرز
خشکی که شما
در عمل‌های مکانیکی
اندازه‌گیری
می‌کنید

شخصیت شماست، نمی‌توانیم نسبت به این بی‌تفاوت باشیم. پس چرا چنین استنباط می‌شود که حرف‌های من، نشانگر تسامح به معنای گل و گشادی است؟

دین مرز دارد، اما مرزش مثل مرز مکتب نیست. یک چیزهایی داخل دین قرار می‌گیرد و چیزهایی خارج دین قرار می‌گیرد، اما نه با آن مرز خشکی که شما در عمل‌های مکانیکی اندازه‌گیری می‌کنید. گفتیم آن مرز را دقیقاً قلب‌هاست که رقم می‌زند. اگر نویسنده‌ای به قول شما طوری نوشته که افراد را به ثنویت کشانده یا ناخودآگاه، دنیایی برای بچه ترسیم کرده که با بودن خدایی بر سر این عالم سازگار نیست، آیا ما با این در تضادیم؟ بله که در تضادیم. برداشت از صحبت من اگر این باشد، معلوم است که من نارسا حرف زده‌ام. چون این‌ها جزو اصول دین ماست.

اگر ما بی‌تفاوت باشیم که همان نگاه لاپالایی‌گری است که صددرصد ما با آن در تضادیم. بسیاری از همین رمان‌هایی که مجوز هم می‌گیرند و چاپ می‌شوند، تحریک به فساد و فحشا می‌کنند. دین این قدر به مسائل حساسیت دارد که می‌گوید «لاتقربوا الفواحش» (به اعمال زشت نزدیک نشوید). بعضی‌ها در مصداق «لاتقربوا الفواحش» قرار می‌گیرند. بسیاری از دیالوگ‌هایی که در فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی ما وجود دارد، ممکن است نقد دینی داشته باشد. اگر برداشت شما از صحبت من این بوده که هر کس یک چیزی

بگوید و دیگر تمام می‌شود، باید بگویم این طور نیست.

یک سری رفتارها، رفتارهای ثانوی است، نه احکام ثانوی. تعزیرات هم جزو دین است، اما جزو مرحله‌های چندم دین است. در بحث شراب، وقتی پیغمبر خواستند حرمت شراب را بگویند، مرحله به مرحله گفتند. افراد مسلمان هستند و مشروب می‌خورند و در نماز جماعتی هم شرکت می‌کنند. بعد می‌فرمایند: لاتقربوا الصلوة و اتمم سکاری «وقتی مست هستید نماز نخوانید». آن حرف اول دین که فرمود «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»، این یک خرده با آن فاصله دارد. بعد می‌گویند که ضررش بیشتر از نفعش است. بعد می‌فرمایند اگر شراب خوردند، این کارش می‌کنید. پس همه چیز دین را در یک عرض نبینیم و اصل را در دین و دینداری که قلب است، فراموش نکنیم.

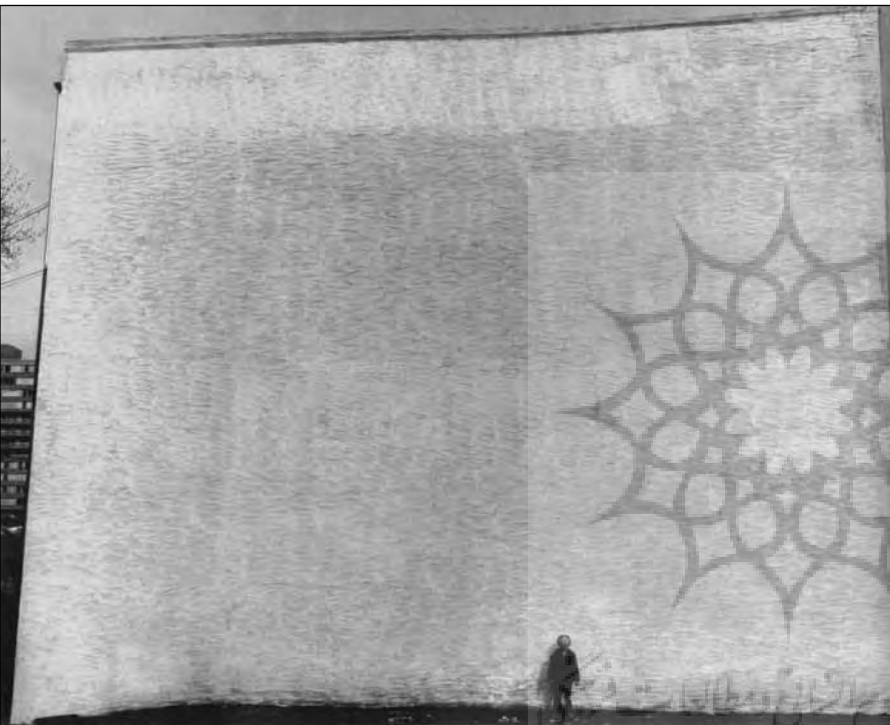
مرز وجود دارد اگر بخواهیم مرزها را تعریف بکنیم و با حساسیت دین بسنجیم، حساسیت دین به نسبت تأثیری است که در قلب‌ها می‌گذارد. نوشته‌ای که قلب طرف را ناآرام می‌کند (نمی‌گوییم به فساد می‌کشاند)، از نظر دینی می‌تواند مورد نقد قرار بگیرد، چه برسد که بخواهد ما را به فساد و شرک و نفی معاد برساند. چه کسی می‌گوید دین نسبت به

این‌ها حساسیت ندارد؟ نوع نگاه دین عمیق‌تر از این است که فقط به ظاهر قضیه بنگرد. به ظاهر اگر نگاه کنیم، همین که فیلمی بی‌حجابی و یا بدحجابی نداشته باشد، می‌تواند پخش شود. در حالی که اگر عمیق‌تر نگاه کنیم، مسئله طور دیگری می‌شود.

سریال «ارتش سری» را من ضد دین می‌دانستم و سه بار هم از تلویزیون ما پخش شد. چون آن قسمت‌های بی‌حجابش را حذف کرده بودند. ما یک دین صامت بی‌تفاوت نداریم، اما این جوری هم که بخواهد با یک دید خشک، سطحی و قشری پدیده‌ها را ارزیابی بکنید، این را هم نداریم.

صلواتی: بعضی از مواردی که شما گفتید، برای من روشن نیست. منظور از قلب چیست؟ آیا منظور همان فطرت پاک انسان است؟ آیا خواست و نیت انسان است؟ آیا قلب یک تکیه‌گاه معرفت‌شناسی برای ماست؟ مثلاً برای این که تشخیص بدهیم خوب و بد چیست، باید به قلب‌مان رجوع کنیم؟ سؤال دیگر این است که آیا دین فقط با قلب سروکار دارد؟ آیا در خود قرآن نیامده که به ما سفارش می‌کند که به پدیده‌ها نگاه بکنیم و استنباط و تعقل بکنیم؟ سوم این که آیا تمام صحبت‌های دین درباره قلب یا عقل است یا به وظیفه هم می‌پردازد؟

حسینی: کانون احساس‌ها و گرایش‌ها را ما در دین، قلب می‌گوییم. حالا شما اسمش را هر چیزی می‌توانید بگذارید. هر انسانی هم این کانون را دارد. تعقل اتفاقاً در دین خیلی مطرح شده و این طور نیست که بگوییم با تعقل کار



عکس از: آرتور ترز

ندارد. عرض کردم ما یک نقطه را اگر قرار باشد به عنوان بذر بگیریم و بقیه را بدنه و تنه این درخت را بگیریم، آن بذر اصلی و ریشه اصلی را قلب می‌دانیم. تنه‌اش تعقل، عمل، نگاه و بصیرت و غیره است.

قرآن می‌گوید «لقوم یعقلون» و یک جایی هم می‌گوید «لعلکم تعقلون»؛ یعنی ما این حرف را زدیم که حالا به تعقل برسید. پس هم به عنوان زمینه و هم به عنوان نتیجه بحث، تعقل را برای کار خودش مطرح کرده. البته این تعقل، تعقلی نیست که دور از قلب باشد. ما نمی‌توانیم انسان را در عمیق‌ترین لایه‌اش قلب بدانیم و بعد یک لایه دیگرش را تعقل و یک لایه دیگر را مثلاً سیر در آفاق و انفس بدانیم. ما با انسانی که فقط از بیرون پر است و از تو خالی است، اصلاً با او کار نداریم. انسان مجموعه‌ای است که از همه این‌ها برخوردار است. بنابراین، بحث تعقل انکار نمی‌شود.

اما این که شما گفتید یک سری چیزها وظیفه است و نباید روی آن تعقل کنیم و قلب را به کار بیندازیم، این جوری نیست که ما حق نداریم در مورد چیزی تعقل کنیم. بله، تعبدمان در جای خودش هست. خیلی از ما احکامی که به آن‌ها عمل می‌کنیم، این جور نیست که بگوییم اگر نفهمیم، نباید عمل کنیم. باید عمل بکنیم، اما این که بدانیم چه جایگاهی دارد، جلوی‌ش گرفته نشده. کتابی داریم تحت عنوان علل الشرایع، از مرحوم صدوق. حالا به درصد روایات صحیح آن کار ندارم، ولی همین که راوی آمده از امام معصوم سؤال کرده که «مِنْ أَى عِلَّتٍ» (فلان چیز چرا واجب شده) و امام نفرموده این‌ها از آن چیزهایی نیست که تو بخواهی راجع به آن‌ها تعقل کنی و تو فقط به عنوان وظیفه به آن‌ها عمل کن، نشان می‌دهد که ما این دو تا کار را نباید با هم اشتباه کنیم. این که باید عمل کنیم، سرچایش هست و این که می‌توانیم در این حوزه جلو برویم و فکر کنیم، این هم راهش باز است و این‌ها هیچ کدام منافات ندارد با این که گفتیم مخاطب دین، قلب ماست.

آقایاری: شما در جلسه پیش اشاره داشتید که ما نگاه ماشینی و مکتبی به دین نداریم و در پی پاسخ‌های

دیکته‌ای و بخشنامه‌ای نیستیم. اما در نقدی که شما به دیدگاه آقای سروش داشتید، گفتید که نفی رابطه بین بایدها و نبایدها ممکن نیست. ما این جور فهمیدیم که بالاخره بین هست‌ها، جهان‌بینی و بایدها و نبایدها یک نوع رابطه‌ای وجود دارد. اگر این برای ما مشخص باشد، تکلیف معلوم می‌شود که بالاخره این رابطه بین بایدها و نبایدها، چه جور رابطه‌ای است. آیا من مسلمان، از دین یک جهان‌بینی و شناختی نسبت به جهان و خداوند پیدا می‌کنم و یک بخشی از تکالیف فردی من، تکالیف عبادی و اجتماعی مرا خداوند برای من معلوم کرده و با بقیه بایدها و نبایدهای، دین کاری ندارد و خودم باید براساس آن جهان‌بینی این را بسازم، یا این رابطه جور دیگری است؟ اگر این نوع رابطه معلوم باشد، تکلیف ما معلوم می‌شود که بالاخره ما بایدها و نبایدهای مان را در حوزه هنر و ادبیات باید



مستقیماً از دین بگیریم یا انسان عاقل انتخاب‌گر، بر اساس این مبنا، بایدها و نبایدها را خودش باید بسازد؟ این رابطه چه جور رابطه‌ای است؟

حسینی: بحثی قبلاً داشتیم، ولی ظاهراً آن موقع باز نشده؛ چون دو سه بار این سؤال تکرار شده. پس بگذارید بازتر بگویم. ما بحث مفصلی با آقای سروش در سال ۵۸ داشتیم. ایشان مدعی بود که هیچ رابطه‌ای بین هست‌ها و بایدها نیست که البته این‌ها دریافت شده از پوپر بود.

اگر بخواهیم تاریخچه فرهنگی‌اش را ترسیم کنیم، باید به کسانی مثل مرحوم آقای مطهری و مرحوم آقای شریعتی اشاره کنیم که قویاً معتقد بودند بایدها از هست‌ها منتج می‌شود. آقای سروش به تبع آقای پوپر و بعضی دیدگاه‌های عرفانی، می‌گفت هست‌ها ربطی به بایدها ندارد. تحلیل فلسفی‌شان هم این بود که اصلاً هست از جنس جملات اخباری و باید از جنس جملات انشایی است. دین‌ها از یک جنس نیستند که بگوییم این نتیجه می‌دهد آن را. دلیل خوبی بود و به عبارت فلسفی ترش، این‌ها از واقعیت و آن‌ها از اعتباریات هستند. چگونه می‌تواند دو تا چیز از دو جنس مختلف نتیجه بشود؟ یا مثلاً اعتبارات از واقعیات و انشایی از اخباری نتیجه شود؟ از آن طرف هم می‌دیدیم که حرف‌های آن‌ها

هم حرف‌های غلطی نیست.

بحثی که من با دکتر سروش داشتیم، این بود که گفتم هر دو تا تفکر که درجاتی از صدق هم دارند، یک چیزی را ندیدند. شما می‌گویید این از جنس آن نیست. پس چه طور می‌تواند از آن یکی منتج شود. فکر کردی که دو تا محصول آزمایشگاهی‌اند. گفتم یک چیزی را شما ندیدید و آن طرف هم ندیدند، ولی آن طرف مفروض گرفتند و آن چیست؟ «انسان»! گفتم «هست‌ها» در انسان تولید «باید» می‌کند.

این که هست‌ها در انسان تبدیل به باید می‌شود، مشکل آن جنسیت‌ها را برطرف می‌کند. مثل این که بگویید این شیره گل است و آن هم عسل. چگونه این شیره گل، عسل می‌شود؟ این را یک موجودی پالایش و پردازش می‌کند به نام زنبور. این که پارامتر انسان را وسط گذاشتم، این قدر دقیق است که به این جا ختم می‌شود که حتی نوع آن انسان در نتیجه‌ای که از این «هست» گرفته می‌شود، اثر می‌گذارد. مثالی که زدم و گفتم من به یک انسان ترسو و یک انسان شجاع می‌گویم آن جا یک سوسک است. ترسو می‌گوید باید فرار کنیم و شجاع می‌گوید باید بروم آن را بکشم. آیا قبل از این که من این هست را بگویم، هیچ کدام به این باید‌ها می‌رسیدند؟ نه پس آن «باید» از این «هست» به دست آمده. این تفاوت «باید»‌ها، بیانگر مجموعه تفاوت نیست‌ها و خصلت‌ها و معرفت‌های آدم‌هاست. اگر به دو آدم با دو خصلت گوناگون، یک جهان‌بینی مشترک بدهید، ممکن است «بایدی» متناسب با خصلت خودشان انتخاب بکنند. ما تحت تأثیر نیت‌ها، خصلت‌ها و معرفت‌های مان هستیم.

گفتم دین خشک برخورد نمی‌کند. مثالی که قدیم‌ها در مدرسه‌ها می‌گفتند، این بود که کسی می‌رود یک میخ طولیله کنار یک درخت در یک بیابان می‌زند و ثواب می‌برد و یکی می‌رود همان میخ طولیله را درمی‌آورد و او هم ثواب می‌برد. کسی که زده، به نیت این زده که اگر کسی آمد استراحت کند، یک چیزی باشد که مرکبش را به آن ببندد و آن یکی می‌گوید که این چیست این وسط که پای آدم‌ها به آن می‌گیرد و آن را برمی‌دارد که کسی به زمین نخورد. یعنی باید‌هایی که آدم‌ها برای خودشان می‌گذارند، مثل محصول یک کارخانه کمپوت‌سازی نیست که یک جور باشد. آبی هم که از آن بالا قضاوت می‌کند، این جور انتظار کلیشه‌ای از آدم‌ها ندارد. اگرچه در مسیر این ساختن، آدم‌ها قربانت‌شان به هم بیشتر خواهد شد و لذا نتیجه‌گیری و باید‌هایی هم که با هم خواهند داشت، خیلی نزدیک خواهد شد. «جان گرگان و سگان از هم جداست / متحد جان‌های مردان خداست». به گونه‌ای که آدم‌هایی که تحت تربیت دین اسلام قرار می‌گیرند، بعد از چند وقت اگر دو تا «هست» مشترک به آن‌ها بگویید، می‌بینی که «باید‌های» خیلی نزدیک به هم می‌گویند. آن یک مقدار تفاوتش هم مال تأثیرات خانوادگی، ژنتیکی، تاریخی، فرهنگی و اقتصادی و غیره است.

چشم‌تان را به واقعیت نبندید. همین امروز در کنار خودتان می‌توانید ببینید که فلان واقعیت در یک جامعه مطرح می‌شود و در همین جامعه، واقعاً هم خیلی از آدم‌ها مسلمان هستند. این جور نیست که بخواهیم همه را متهم کنیم، ولی یکی می‌گوید باید این کار را کنیم و دیگری می‌گوید باید آن کار را آیا همه این‌ها جهنمی‌اند و فقط یک گروه‌شان نجات پیدا می‌کنند؟ این جوری که نیست. هر چه قدر بیشتر تحت تربیت دینی باشیم و با دین واقعی که در ذهن ماست، معمولاً آدم‌ها به هم نزدیک‌تر می‌شوند. «باید»‌های شان هم به هم نزدیک‌تر می‌شود و این به هیچ وجه به معنای آن نیست که نمی‌شود و نباید از هست‌ها استخراج «باید» کرد. وقتی این حلقه انسان را ندیده بگیریم، این مشکلات چه در افراط، چه در تفریط پیش خواهد آمد.

آفایاری: من می‌خواهم یک نتیجه از فرمایش شما بگیرم که تکلیف این جلسه معلوم باشد. آیا شما سطوح اتکا بین باید‌ها و هست‌ها را انسان می‌دانید؟ بنابراین، من این طور نتیجه می‌گیرم که من انسان، بر مبنای جهان‌بینی‌ای که دینم به من داده (جدا از بخشی از باید‌ها و نباید‌های من که جزو تکالیف فردی یا اجتماعی است)، بقیه باید‌ها و نباید‌ها را در حوزه مثلاً طب، معماری، هنر و ادبیات خودم باید براساس این جهان‌بینی استنباط کنم و بسازم. من مثال می‌زنم. نردبانی را در نظر بگیرید که جهان‌بینی پلکان اول این نردبان است.

من روی پلکان اول ایستاده‌ام، ولی بقیه پله‌های این پلکان هنوز موجود نیست. من انسان عاقلم و براساس پله اول این پلکان، می‌توانم بقیه پلکان را بسازم و صعود بکنم. اگر این جوری باشد، من نتیجه می‌گیرم که سیستمی تربیتی است که خود ما براساس شناختی که از این جهان‌بینی داریم، باید ابداع کنیم و براساس این سیستم تربیتی، مثلاً یک سیستم در حوزه ادبیات کودک و نوجوان بسازیم. چرا که دین به ما در حوزه ادبیات کودک و نوجوان، سیستمی نداده آیا همین طور است؟

حسینی: نه به این غلطی که شما می‌گویید. شما می‌خواهید بگویید که وظیفه ما در زمینه معماری و غیره، آخر سر تبدیل می‌شود به یک وظیفه شرعی. نه، این طور نیست. این انسان به طور اتوماتیک، با برداشت‌ها و دریافت‌هایی که

شما تکلیف‌تان

با این چیست؟

خودش خواسته

این مرزنوسان

داشته باشد.

چرا ما به زور

یک مرز صلبی

به دین بدهیم؟

دارد، خانه‌ای که می‌سازد، معمولاً این جوری است. لذا شما یک روح مشترک در معماری اسلامی می‌بینید. در صورتی که هیچ آیه و حدیث و روایتی هم ندارد. آدم‌هایی که در این فضای مشترک بودند، ناخودآگاه این محصول مشترک را داده‌اند.

آقایاری: عصر غیبت همین‌طور است دیگر.

حسینی: اصلاً اکثر این معماری اسلامی، مال همین عصر غیبت است. حالا اگر شما بروید یک جور دیگر خانه بسازید، آیا به جهنم می‌روید؟ نه این‌ها دیگر جزو واجبات قضیه نیست. همین که دین ما خلاف بخشنامه و آیین‌نامه و مکتب، طیفی از واجب، مستحب و مکروه و مباح و حرام دارد، خیلی مهم است. بعضی چیزها که معلوم است بد است. اما بعضی چیزها مکروه است.

شما تکلیف‌تان با این چیست؟ خودش خواسته این مرزنوسان داشته باشد. چرا ما به زور یک مرز صلبی به دین بدهیم؟ فلان کار خوب است. اگر نکنیم چه؟ مستحب است.

این فرق می‌کند با واجب و حرام. وقتی در دین این جوری است و مرز دارد، اما مرز صلب نیست، چه اصراری است که ما مرز صلب بگذاریم؟

آقایاری: به این واقف هستیم که مرزهای متصلب نداریم، اما شرایط اجتماعی ایجاب می‌کند یک خانه‌ای بسازیم. به این هم که خانه‌هایی که ممکن است بسازیم، متفاوت است، واقف هستیم. ممکن است جناب عالی براساس شناختی که از اسلام و علوم تربیتی دارید، یک سیستم بسازید و بنده و دوستان دیگر سیستم‌های دیگر. همه این‌ها هم با هم متفاوت، اما همه بر اساس یک جهان‌بینی ساخته شده. الان مکلف هستیم که این سیستم را ایجاد بکنیم. خودمان باید دست به کار شویم. کس دیگری که نباید این کار را برای ما بکند.

حسینی: شما می‌توانید پیشنهاد بدهید، ولی نمی‌توانید بگویید که این است و جز این نیست. اگر می‌خواهید کار اساسی‌تر و ریشه‌دارتر بکنید، باید زیرساخت‌ها را به طرف منتقل کنید.

می‌توانیم مخاطب‌مان را انسانی صاحب فکر و قلب در نظر بگیریم و بگذاریم خودش به نتیجه برسد. بگذاریم خودش ببیند که محصول دیندارشدنش، چه خواهد شد.

آقایاری: آقای مهندس، مالان نمی‌خواهیم دین را معرفی کنیم، بلکه می‌خواهیم سیستم برای ادبیات کودک بسازیم براساس این دین.

حسینی: خُب، می‌توانید فعلاً یک سیستم پیشنهادی بدهید با یک مرز سیال.

آقایاری: در این صورت، کارکرد این مرز فلسفی خواهد بود. در واقع، ما بر اساس شناخت‌مان از جهان‌بینی و علوم تربیتی و ادبیات، می‌توانیم این‌ها را به عنوان زیرساخت فرض بکنیم و با فلسفه‌ای که خودمان ایجاد می‌کنیم، یک سیستم پیشنهادی بسازیم برای کارکردهای حوزه ادبیات.

حسینی: به معنای اعم، هر تفکری فلسفه است، اما به معنای اخص و دانشگاهی‌اش نه، ممکن است هیچ کدام از آن‌ها نباشد.

معمودی: من فکر می‌کنم اگر اصول دین و احکام و فروع را از هم جدا کنیم، به نتایج بهتری برسیم ما در بحث کارکرد دین و فلسفه، با اصول کار داریم و بعد هستی‌شناسانه فلسفه را باید مدنظر قرار بدهیم. این مسئله هم با قلب و هم با ذهن سروکار دارد. هنرمندان و کسانی که با ذهن و قلب‌شان، هر دو تا می‌بینند، آن چه را که باید باشد، می‌بینند. به نظر من رسالت ادبیات، این است که مخاطب کودک و نوجوان را در مسیری ببرد که این بعد هستی‌شناسانه طبیعت و آفرینش را ببیند. ما به هر چه که با آفرینش سروکار دارد، بعد ادبی و زیبایی‌شناسی می‌دهیم. این که نویسنده مثلاً بیاید احکام را بگوید و پند و اندرز بدهد، این به عنوان ادبیات مطرح نیست.

ما از تاریخ تعریفی داریم که می‌گوید: تاریخ عبارت است از مبارزه و تلاش انسان‌ها برای تحقق واقعیت بهتر. این واقعیت سیر کمال دارد و ما از واقعیت باید به حقیقت برسیم.

ادبیات کودک و نوجوان باید این مسیر را طی کند و مخاطبش را به یک نوع آگاهی برساند که بتواند از بعد واقعیت به حقیقت برسد.

بنابراین، این که مثال‌های مختلفی بزنی و بگویی حرام و مستحب و مکروه و غیره، این‌ها جزو احکام و فروع دین است. ما روی اصول صحبت می‌کنیم و بعد هستی‌شناسانه و آفرینش و طبیعت و آن بعد زیباشناختی که در هنر و ادبیات هست. اگر در این مسیر، هنرمندی نتواند رسالتش را به انجام برساند؛ یعنی مخاطبش را به آن آگاهی، گستره ذهنی و دینی، شفافیت، زلال بودن و وارستگی نرساند، اصلاً نتوانسته موفق باشد با مخاطبش.

آقایاری: سپاس‌گزاری می‌کنیم و همه دوستان را تا جلسه آینده به خدا می‌سپاریم.

اصلاً اکثر این

معماری اسلامی،

مال همین

عصر غیبت است.

حالا اگر شما بروید

یک جور دیگر

خانه بسازید،

آیا به جهنم می‌روید؟

نه این‌ها

دیگر جزو

واجبات قضیه

نیست